

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیش برنگذارد

# تجدید فردوسی

گلچین از شاهنامه

حکیم ابوالقاسم فردوسی

مکتب‌تار: جمشید مهرپویا

به خط: حمید ساسانی مدرس انجمن خوشنویسان ایران

ضمان قرار دادی، ضمانت بکریه

منوان و نام پدید آور بخت فردوسی مجتبی از شاهانای حکیم ابراهیم اسم فردوسی  
که در آواز و نغمه بخشای از شاهانای حکیم ابراهیم اسم فردوسی

شخصات نشر شرکت تعاونی کارآر لبنان فرینکس دهنه ۱۲۹

منشآت فاعری ہست و محار، ۱۶۶ ص. ۱، بصور

شماره ۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱

یادداشت: چاپ اول ۱۳۴۱ خ (۱۹۶۲ م)

شماره: ۱۳۳۶-۱۳۳۷ مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی

شماره افزوده است. مساحتی جمیع ۱۲۳۴ - خطاط

شماره افزوده، صندوقی، صادق، ۱۳۲۵-  
تجربہ

۱۳۷۹/۱۲/۲۱

نام کتاب : حکمت فروسی

ناشر : شرکت تعاونی کارآفرینان فرہنگت و هنر

خوشنویسی : استاد حمید ساسانی

نکارش دیا ہے : حمید مسرپوٹا

شیر : استاد صادق صندوتی

تیسرا : ۱۵۰۰ محلہ : شاہک : ۱۷۸-۶۰۰-۱۷۸-۰۰۳-۵

ISBN : 978-600-178-003-5

تهران، بخارا، جمهوری اسلامی من جارا راه باستان و گلشن

کتابخانه عمومی، کوچه نوروزی، پست اول، پلاک ۲، قفسه ۵۳۷۳-۶۶۹

قیمت: ۱۲۰.۰۰۰ ریال

سخنی از نامش

پاس و ستایش خداوندی که توفیق داد پس از طبع نفس شایسته حکیم ابوالقاسم خرد و  
عقل فطائی کجی. رباعیات حکیم غریبام، دیوان محبت بنیان خواجه حافظ شیرازی  
دیوان پروین اعتصامی را در چانی آراسته و دلاویز تدوین و تصحیح و ارمغانی سازیم  
تا به یکجا و ملت به دست کرامی تقدیم داریم.

ما که خود از سنگان بنزد و لب به دود و باره به شوق احیای آثار بزرگان شعر و ادب کشور  
غیر زمان بقدر هست و کفایت خویش کوشیده ایم که با توفیقات خداوند تعالی قدم تازه ای  
در این زمینه داشته و هست کاشته تا مکان نیز شایسته ای. قدرت قلم و نگارش  
نقش آفرینان ما ایرانیان باشد.

رای بس از پیش است ما به قدم که برسد ایم برای مالدنی نوید می آید و توفیق  
و آراشی به و لحساب برسد.

اشارات شرکت تعاونی کار آفرینان فرهنگستان

فردوسی حماسه پرانی است که نامه ای پسندیده از دوقدرتاشان پیوسته و از گفتار دهقان  
 پیرزایه و جبهانیده های آفرینگار و از بزرگتر حاج و چهلوانی نامور و دوستی مهربان شایسته  
 ماندنی و جادو دانه آراسته و از آزاد و سرور و سرانیده و چهلوانی دان از مایه خوشی و دان  
 از موبدی پاکدین شایه کی کسنان و دشمنی با دوی نژاد و دقتری پیوسته که پشور  
 از جبهان زبان فارسی است .

ارزش سروده های فردوسی تنها از این بید کاویست که از یاران محبت ن همتان کردن  
 خزان خردمندان بیداد مغر و شرمین و بتقنان موبه نژاد مردی سخن گفت بلکه در آن

حماسه بزرگ انسانی، آزادگی مرداکی، جوانمردی، خردمندی، یسین و تنی، هواداری  
 و جبران مبارزه با سیاست‌های استعماری دانش، هنر، شادکامی، راهشما، دلاوری و  
 مهر و دوستی، تمدن، فرهنگ، بشریت، ازنده و جاوید کرد و است. شاهنشاهی شایسته  
 بریزد و یسین و تنی و ایران، خواهی این، محض، ادب، بیچاره‌های جاوید زندگی و انسانیت و تنی  
 کار فردوسی، پراکنده، نظم، غنی، است. بدو تنی، گوینده، شاهنشاهی، دین، پوشش، توانی، درست و تنی  
 و تنی، برتر و ماندنی و کسرتنی، دارد و تنی، اندیشه و سخوری، و که در لای لای، افشای، تنی، گمنام  
 سازنده، هوادار، برای آزادگان، جبهان، تنی، بلبلان، تنی، در سر فراز است.

شاهنشاهی شایسته، شون، ازنده و اندر است. پرداختن، برکنه، تنی، آموزنده و تنی، این، کاج، تنی  
 نظم، پاری، در حوصله، این، تنی، نیست. رسالت، تربیتی، و اخلاقی، شاهنشاهی، تنی، تنی  
 و آموزشهای، این، تنی، غنی، لغت، و ادب، فارسی، به، پژوهشی، تنی، نیازمند است که، تنی، تنی  
 یاری، بهادری، با آن، نیست، پس، گزیده، تنی، راه، محض، تنی، درویش، تنی، تنی، تنی، تنی

دانشان هم پیتان کرم باد.

## تایش خداوند

سازنده کجسته خان پذیرنده اندرز است درین دریای بی پایان بهر زوایای حیات فرخی  
و اجتماعی انسان نشسته و طبعش روغپردای محنت استی ضرورت پسداری از قول  
و خای به بند رعایت میانه روی خدا را با دیگران خداکاری مرداکنی و از آداب مضامین  
خدا شمرده شده است بصورت حکیمانه و نیکو شده ای بلند فردوسی درباره خدا شناسی با ظرافت  
و بهره ای به دانش پروران خردمندان موبدان به پاسبان گشتاران مردان نان بخشی کوگان  
در قالب ابیاتی دلنشین و شیوا منتهی شده است

فرمانان خوب چهره نیکو پندار شایسته پیش از هر کاری از خداوند یادی کنند و شایسته از او  
می گیرند و با خلوص نیت بزرگان پاک سخن جلوت دل می گویند و از او می خواهند چنان که

شش

کردارشان خدایی است کارشان اگر ابرینمی است راودانی را بر او بسوار سازد.  
 خدانشای بدان تیب ریشه ای که در شایسته اند فرود می بود و مشو است کی از خلقت با  
 فرمان حاکم آفرین جاویدان بشاری او دانه تناد و طبع شایسته بکند در تمام شایسته بر رنج  
 که پیش آمده و بار او نوحه و خدانشناسی و ننداری یار و جهان آفرین سبب تیز ناز فرود می  
 دست هر چه بر جلال در آمده است.

بنام خداوند جان و جسد  
 خداوند نام و خداوند جان  
 خداوند کیمیا و کردار پسر  
 فرزند دانا و پاسبان  
 ز نام و نشان کسان بر است  
 گمانده بر شده کوهر است  
 سخن چه زین کوهران بگذرد  
 نیاید به در راه جان و جسد  
 پاس از حجاب انداز فریاد پس  
 گیرد به سختی جزا و دست کن

سرنامه کرد آفرین خدای      کجاست و باشد همیشه بجای  
از اوست یک بد و بدست نیست      بمبند کاینم و از دیکی است

## بخش و سکی

شاهنامه بچون دخی تا دور است ای کسره در زلفای هزاران سال بهشت تمدن جهان  
دارد و هماده سر سبز و پر بار و استوار سایه پر مهر و بر سر انسانها خواجه کسره قدرت منان  
پار جایی و استحکام آن ابیات عرو و آفرین در شان آن نیست یکمی که از نظم کجانی  
بندی اکنده و باینر سینی سگرف قاین اخلاقی و حکمت و موضوعات کوکان و قنوع زندگی دارد  
شمرده است یکی ازین مقوله های و شن و ستایش آینه زربنود او سکی و بخشش در دستان  
سگت خور و کان اند و کلینان باز است.

یکمی بخشای می پیدمی آورد تخم بدکاری و کار که پشیمانی در پی دارد و دستکاری انسان

نیکی و بی آزادی است یکی و بخشش بیایی نباید که جهان بر دم نیک نماند نیکست  
اگر توانایی بد کردن آری از خدای بر اس بی کن که و بجوی و بخش بهتر بر چیزی است

پیشان نشد حسره که نیکی کردید که بد ز آب دامنش نیارد مزید

بر آن کن که محبت که یابد است مگردید کرد بد و کار زشت

چو بی هیچ بابی و گیسوی از و بهره یابی بهر دوسری

ز نیکی هر میسر بر گزیند ز کنش امانی به بیداد گنج

فریدون فتح فرشته نبود ز شکست و ز غم سرشته نبود

به داد و درش یافت آن نیکی تو داد و بخشش کنی فرزند و بی

خفت نکند زو سیکوی یادگار بماند اگر بسنده کرد خفت

بی توانی به سیکوی گرامی شایش کن او را که شد دهنای

همان سینه نیکی به اندازد کن ز مرد جهان دیده بشنو سخن

تو نازده ای سوی پیشگی گرای      مکر کام یابی به دیگر سده ای  
بیشگی گرای و بس ازاد کس      ده دستکاری بین است و نس

### بر دباری نه شتاب

فردوی ارداد گری آهستان نوازی، پاکدامنی پشتیبانی، وفایه پیمان سیاه روی  
کوهش آرد روزی دست بر آساید و کبابی، چشم بدلی، بکسری جگه آوری خصلتی  
کوهبید نخل باوه گساری خود پسندی دی کردان است، شتاب سار، تپاش نایکیا  
و کوهشانه بدیناست، یکی از خصال بشری که پسندی آن اراج می نهند بر داری مردان  
و کیبایی زنان است، دستکی را چاره غم و اندوه می داند و بسوی آب شتاب بیازی  
عید فریادان شوت پریشان آرمندان و دنیا پرستان را بلا بیات شتابانه تشریف  
در داستان کسری بر زکمر باز دباری بسته رخسای جهان غم بی کرانه آن میرود و در مان

روح و صفای باطن آراش درون انساندار ایتر می‌آورد. درد و غم این جهان و نداشت  
 نیست مکن دستم آن پاپان پذیراست ابرین کبشن باخیرا برایی در جنت بی امان است  
 کشاید با بوشش رای و خرد هشتاد و نهم ابد ادم آورد  
 بهشت کجایی و دانش است ز دانش و انوار دانش است  
 کشیدای انسان است ز کس از دانش سدید نبرد  
 همان که که جنت اندر آید جنت بر سر مرد سپرد و کبر و شتاب

### خرد و خردمندی

اندر زمای خردوی دستایش خرد و خردمندی خردوان است خردگست خان ایامی دین  
 میداند خردمند را پیر و راستی و درستی می‌شمارد. حسن را افسر نامه داران ابر و مروان می‌شمارد  
 خردمند دستخوش پس از بونی تن نمی‌شود و تن به شتهای حبهان نمی‌آید و کسی که بانه

نادانی از روید و ما مراد حسنه را یک سوهند زندگانش را تبه و ما سودمند قلم ادمی کند

نخست آفرینش خدایش اس  
نخنبان جان هست آن پاسبان

خرد را و جان آید دوستد  
و کرم ستایم که یار دشنود

بشسته را تو دستور دار  
بدو جانت از مناسد دور دار

لی که خرد کرد آراسته  
چو گنجی بود پر زرد خواسته

و لیکن خرد نیست با پهلوان  
سربل حسنه چون تن بی رودان

اگر یار باشد روان ناجسده  
بدینک به بد روز زانسته

تو چیزی می مدان که خرد بر تر است  
خرد بهر کسی کو بی ما سر است

خردن از خرد نیست اندر جهان  
خردنده کس نه ان جهان

رماند حسنه و مرد را از بلا  
بستاد کسی به بلا بستلا

خرد بهتر از حسنه چه یزد بداد  
شایش حسنه را به از راه داد

خرد رهنمای و خرد و گشای  
 خرد و ستیکرد بهر دو سرای  
 کسی کش خرد باشد آموزگار  
 کند داردش کردش و دگر  
 کند به جان مابش آن خرد  
 هر سبب مایه کار با بسکرد  
 خدا باید و دانش و راستی  
 که کثی بگوید در کاستی  
 هر آنکس که دارد و دل خرد  
 به چشم حسد کار با بسکرد  
 خرد باید و مشر و نام و نژاد  
 بدین چاره گیرد سپهر از تو یار  
 نیاید ز مرد حسد و کار بد  
 ندید او ز مایه چ کردار بد  
 نخستین نشان خرد آن بود  
 که از بد بهد ساله ترسان بود

پاسداری از میراث و مبارزه باستم پلچان

خردوی تیغ حماسه داد استان بگذر و مسادت و قصه رنجا محرومیت نبضت ها

بیا دمانی و جنبش های مکرری ایرانیان ادر فراز و نشیب ابیات شاهنامه بازگو می کند. آزادی بخشی  
 دانش پژوهش و گسترش هنر و فرهنگ آتیه با به فرازی و پیروزی این ملت میداند حاصل را.  
 بازدهی کیر و بی امان دشمنان و بستگی به نتایج و صل میراث فرهنگی توصیف میکند و  
 مصادیق جنبش های مکرری ستمدیکان و محرومین جامعه در منت بلع اهل مزدوران توانمندان  
 کردن فراوان است. تائیدش بین مزدور و بوم را بنظر نقد بر افسر سازی و در رویی افزون  
 آشکاران بلند پرواز بکاری بکرد

فردوسی شاعر ملی ایران است کسی از آغاز شعر فارسی به گشت و ترازا و از آردان بدف و  
 ژرفای تاریخ و فرهنگ سخن گفته است یکبار پستی و بلندی و گشایی زبان فارسی بازگوئی  
 اسطوره ها، پهلوانی و پیکار این ملت به جدی ترین شیوه در شاهنامه طرح شده است. دلاوریها  
 سبایا و روشمهای دانشمندان با زبان عرو را فرین بازگو شده است نیایان آردی با نیکو  
 در لایم ابیات شاهنامه بدون و ابل و دانه آرمیده است. فردوسی کهنوار این راست کرد

زبان فارسی است، مشابهاً به چند بهر جم رنما شایان، بودن اندکی مورد بهیری آناگان  
 قرار گرفت ولی خیلی زود دریا فتداین دیوان مردمی است که تیغ بلوغ و آسینه تمام نمائی کی  
 مردم ایران است از دیدگاههای تاریخی، ادبی و زبان و ایران شناسی ارزش اعتبار فراوان دارد

مبادا جزبم آید یمن من      مبادا آرد و گرفتگی دین من  
 بس کار و کردار من داد و داد      دل نبردستان به باشد باد  
 کرامت من شود دانش داد من      پس از کم کوشش شود یاد من  
 چو این نامور نام آید به من      دین وی کسور شود پر سخن  
 بنی نوح بزم دین سال ی      جسم من که در دین یاری  
 نیرم ازین پس که من زنده ام      که تخم سخن را پر اکسیر و ام  
 بناحسای آباد کرد و خراب      ز باران و از تابش آفتاب  
 پی انکسدم از نظم کاخی لب      که از باد و باران نیاید که زند

جان انباش چو کردار نیست بد دل پسر نرودار نیست

## دانش اندوزی

شماره سالیگر بنمای شادمانه آیین باد بزم و رزم چو کان بازی و خجیر گیری احسنه شری  
سواران جنگا و کس آردی و خیم سستری سپاه را ندن و سپاه بتن آیین جین و سورد و کوردی  
بکله در هر در شاهوار ایات آن هر گنگ چینی دانش آموزی دانند کی بخردی دانش پری کمری  
علم اندوزی کار دانی زبان آموزی سخن باش گفتن بسته شده است فردوسی توانایی را  
دانی می دهند در راه دانش پنج بزون سزوار اسیان است نادان مرده ای بیش نیست دشمن  
از دوست نادان عنیه تر میباشد وانا که داری باز گفت اراده و دانش و بستر و کرا و بزرگ است  
توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر بها بود  
کسی کوبد دانش ز بانش فروخت بچاره بد از تن تواند پیوست

شازده

به دانش بودی گمان نده مرد  
 خنک پنج بردار پاینده مرد  
 سر راستی دانش آید سخت  
 خنک اکند ز آغاز فرجام هست  
 به دانش کرامی بد و شوبند  
 چو خامی که از بد نیبالی کند  
 به دانش اوان آواگر کند  
 خرد را بدین برسد افسر کند  
 ز دانش چو جان را یار نیست  
 به از خامی هیچ پیرا نیست

### راستی و درستی

راستی و درستی ریزنده مرغان پاک خواست بهتر از راستی بدتر از راستی جزئی نیست. خردمندان  
 راستی و درستی را پیش می‌کنند و گران از راستی می‌گیرند. راستان باید در ضایعه و بدگواران نشینند  
 ابر می‌نهند. خوبی و خرمی بهره راستی و درستی است چرا که بزرگواری در راستی و راه راست یکی است و بس  
 نباید ز کستی ترا یاد رخت  
 بی آزار و درستی یار است

سرزدگرستان کن دارد خرد      به کزنی و نادرستی ننگد  
 سربایه مردمی راستی است      ز تادی و کزنی بیاید کربت  
 بهر مردی باشد و راستی      ز کزنی بود کت و کاستی  
 جوامع مردمی و راستی پیش کن      بهر میگوید اندر اندیش کن

### بهر حسن مندی

فردی ستایکله هنرات بهر را احداثت او شایسته کسبای انسان میداند بهر را برتر از را  
 کوهر میسازد، فراگیری بهر را از پندیده ای ضروری پرورش جسم جان نیاز و بهره مندی از بهر را  
 باید نشاط و خرم روپی بشود راه و رسم زندگی قلعه آدمی کند، پهلو افغان ایران که کردی از برکزیدگان  
 این یار و نماینده کامل عیار قوم خویش در روشن بنست باید بجای در شاهنامه دارای صفات  
 بجایای اخلاقی به ویژه حسنری و پرهیزداند، بجان جنگجو که در عرصه کار و دار و میدان های کین و ستیز

از برق سان تیغ و چکا چال کرد و شمشیر زنت میرزد چون از جگت کار و میگرد بسوی آتش کینه  
ایرانی روی میاوردند این نهرهای نظیر بر چند تنی اندیکن از اسباب لوازم فریبک این زن  
و بوم به شمار میرود

بهر ستر از کوه سینه نامدار      بنهر مندر را کوه سینه آید بکار  
بهر ستر از کوه سینه نامدار      که گیسو ترا مرد دانشمند خواند  
جوان بی نهر سخت ناخوش بود      و در کجاست فرزند آتش بود  
بمانند شهریار و شیر      خوانند و توخ و پلید  
جوان که چه در آنا بود با کهر      ابلی از آنا پیش میگرد

## مهربانی و محبت

شاید آید تمام نای مهر و محبت و مهربانی انسانها بیکدیگر است اندر زادی فردوسی نشان

روح دالای حکمی دانشمند و مذکور کی جهانمیده، مجرب انسان دست است تجارب این فلیوف ثانی  
در بدو بتائهای اخلاقی با مسله بعد از ادبی سکت نوثر بوده است. نکته های آموزنده و سخنان  
درجه های و نیشن او در کنار اشعار رزمی اش سرنازگاری و بهاسکی جالبی ارد. دیدگاههای اجتماعی  
و فلسفی او بر نازم و نازم های شایان توجه است

مرد رزمی در این سوره جاودانه زبان ادبیات فارسی بر فراوانی یادآوری شده است که اینها  
همان است سر فزادی نیز زبان بشرط نامداری و نیکبختی است

بود نیکبختی سرافراستی زنا خاذه و همان که دشتن

که بر میسب زن میان پا دشت توان کن که از نامداران سر است

که دانا و دین استان نخت که بر کس که از نامداران سر است

نباشد خرد هیچ نزدیک او ی نیاز او در بخت تاریک او کی

نوازش به مسکه جا بود دلپذیر چه از مرد و بر نا چه از مرد و پسر

بیت

بیشه دلت محبتن باد و گرم  
پراز شرم جان لب پراودای نم  
بکشید تا درنجا کم کشید  
دل بکسان شاد و خرم کشید

### پایداری و استواری

کردارهای غلامان تیرمان شایسته از سگ و دای داستان پرازی نایش شیت قرنا  
در گفتار فراخین گزارشتان نام ما آید و کند نغزین زنهار خواهی مراسم در خواست پویش  
خواهی و ستیزهای کورث ضحاک طهاب استم و اغنیای کدرا از تار یکیا پنا بند یکیا کدرا  
دویداد و بیابانهای بخت شودش بشان قیامای مردمی و بهر سوی از آفت از یک و صفا  
پایداری و استواری مردان زمان ممتی کو دکان اند در سختی و تفاوت بید پایداری در برابر  
دشمنان مایه فرسندی خلوند است اند و کینشی و شادمانی فرجام نیک تبلور در استین پروردگار  
دیندار غلبه بر دشواریهای زندگی در پایداری و استواری در برابر طایعات نازکی پنج روز و ده

بیست و یک

بهشت خوانها، این بمل پدیده‌ست؛ دشواری باخو و خواب دشوت و خشم کُشودنی شود کلبه  
 برای کشودن آنها استواری و پایمردی قهرمانان نخستین آخرین کلید است. مرکب سحر است  
 که جان شاه‌نما که ادراک گیرد. در حجاب ناپیدا از ناخوشی، رکت آواز خوارنایکی و فساد انگیزی  
 چاره‌کوی بهایی در برابر مرکب نیست؛ رد پای کین در شاهین سحر فزاید آن است؛ بی‌خشم و خونی  
 راه به جایی نمی‌برد؛ این جهان به فرجام و ناسپاس شوم و نافرمان تنها وسیله نجات گستن  
 دلیرانه بندمای آهنگین خویش بر پیشانی دلیری، استواری پایمردی پایداری است.

|                              |                           |
|------------------------------|---------------------------|
| به دشمن بر آن کس که نبود پست | شود ز آن پس و زگار پست    |
| چو پیش آید این و زگار پست    | ترد روی بپسند بهتر پست    |
| که گرد و برادر پست پست       | تنی کوه را خاک ماند پست   |
| و بهر سوی آستان شدند         | بخوابش برپودرستان شدند    |
| بجخته بر کس که شود به پست    | بپیش اندر آمد کون کار پست |

دینغ است ایران که دیران شود / گنم پلکان و شیران شود  
 بد جای سختی و جای بلاست / نشسته تیر چنگ از دست  
 کنون چارهای باید آمدن / دل خویش از رخ پردن  
 کسی که پلکان بخودست شیر / ازین رخ مارا بود و سگیر  
 چنین از پلای کهن با سار / میان بستم جگه آینه خوا  
 چو یابم زکا و دوس کی نهی / کنم شمشیر ایران نرکان تی  
 چو ایران نباشد تن من مباد / بین بوم و برزنده یک تن بیا  
 بر سر بر تن بر کشن دیم / از آن بر که بر تن دیم  
 تن استانی و کابی دور کن / بکوش از رخ تن دور کن  
 که اندر جسان بود بی زنجیت / کسی که حاصل بر کج زیت  
 ز نام جستن دلسیری بود / زانه زبده دل به سیری بود

اگر نیت یار فرخاوان دینک  
 بمان نام هستر که نازد بنگنک  
 مرا سرخسان کر شود زینک  
 از آن به که نامم بر آید بنگنک  
 یکی داستان دیرین برنگنک  
 چو باشی رنجی در آید بنگنک  
 به نام دیریری مرا گفت خون  
 به از دزد کانی به بنگنک اندون  
 به نام کوی به بنگنک هم دوست  
 مرا نام هستر که تن مرگ راست

نهران - ۲۶ آبان ماه ۱۲۹۶

به مشید مهریاد

بیست و چهار